

گشته به منصب هشت صدی ذات و چهار صد سوار امتیاز یافت و به هنگام مرخص شد بر منصب ظفر خان پانصدی ذات و سوار اضافه
 مرحمت شد و به خدمت بنگش تعیین یافت در همین روزها محمد حسین برادر خواججه جهان به خدمت نوجده اری سرکار حصار سفر فرزند گردید
 مرخص شد و دو سوار بر منصب او اضافه مرحمت نمودم که پانصدی ذات و چهار صد سوار باشد و قبل نیز عنایت کردم در چشم بهمین
 به میر میران فیل عنایت شد خواججه عبدالکریم سوداگر چون از ایران روانه هندوستان بوده برادر عالی تقدارم شاه عباس بست
 او تسبیح عقیق مینی در کابی کاروند یک که بسیار تحفه و نادر بود فرستاده بودند در نیم ماه مذکور بنظر درآمد در شهر دهم بعضی پیشکشها از قسم مرصع
 آلات و غیره که سلطان پر وزیر ارسال داشته بود بنظر درآمد و منضم اسفند از نادر صادق برادرزاده اعتمادالدوله که به خدمت بخشی گری
 قیام داشت به خطاب خانی سرفراز گشت این خطاب را به خواججه عبدالغفر عنایت کرده بودم مناسبها را امر می داشته ادرا خطاب
 عبدالغفر خان و صادق را خطاب صادق خان سرفراز ساختم در دهم جگت شکر ولد کنور کرن که به وطن خود دستور یافت
 در هنگام رخصت بست هزار روپیه و یک اسپ و یک بز بخر فیل و خلعت و شال خاصه بدو مرحمت نمودم و هر داس جماله که از معتد
 راناست و آتالیق پسر کرن بود با دهم پنجاه روپیه و اسپ و خلعت عنایت نمودم و بست او شش پری از طلا بخت را تا فرستادم
 در دهم همین ماه راجه سوچ مل و در راجه با سو که بنا بر نزدیکه جا و مقام بهمراهی مرتضی خان به گرفتن قلعه کانگره تعیین یافته بود بطلب
 آمده ملازمت کرد خان مذکور را بعضی مظنه با از او در خاطر قرار گرفته بود بدین جهت بهمراهی او داخل دانسته مگر عراض بدرگاه فرستاد
 و در باب او سخنان نوشت تا آنکه حکم طلب او صادر گشت در بست و ششم نظام الدین خان از ملتان آمده ملازمت کرد در آخر همین
 سال اخبار فتح و فیروزی و ظفر و بهروزی از اطراف ممالک محروسه رسید اول قصبه احمد اذ افغان که از دیر باز در کوهستان کابل
 در مقام سرکشی و فتنه انگیزی است و بسیار از افغانان آن سرحد بروج شده اند و از زمان والد بزرگوارم تا حال که سال دهم از جلوس
 نست انواع همیشه بر سر او تعیین بوده اند زفته زفته شکستها خورد و پریشانها کشید جمعیت او پاره تفرق شد و پاره کشته گشت و در جرمی
 که محل اعتماد او بود در پناه برد و اطراف آنرا خانه در آن قبل نموده راه درآمد بر آمد را بر بست چون بخت حیوانات گاه در وجود
 خوراک در محله مذکور نماند شبها مواشی خود از کوه پایان آورده در دامنها بچرانید و خود نیز بخت آنکه مردم بهمراهی نمایند اما آنکه
 این خبر به خان دوران رسید جمعی از سرداران و مردم کار کرده را در شبه معین تعیین کرد که بحوالی جرمی رفته گین نمایند و آن جماعت
 بزفته شب خود را در پناه گاه پنهان ساختند و روزش خان دوران بهمان طرف سواری نمود چون آن تیره بختان حیوانات خود را بر آورد
 بچرا رسید بند واحد او به نهاد با جماعه خود از کین گاه با گذشته که یکبار گردی از پیش ظاهر میشود چون خبر بگیرند معلوم میگردد که خانه در

متکاشی و مضطرب گشته قصد بازگشتن میکند و فراوان خان مذکور نیز خبر کردند که احیاد است خان جلوداده خود را با حداد میرساند
 مردی که در کین گاه بودند آنها نیز سر راه گرفته حمله آوریدند تا دوپهر بخت قلبی و شکستگی جا و بسیار جنگل معرکه جنگ قائم بود آخر الام
 شکست بر افغانان افتاده خود را به کوه در میکنند و قریب سی صد کس از مردم کاره به جهنم میروند و یک صد نفر اسیر میگردند احیاد
 نمی تواند که دیگر باره خود را بدان محکم رسانند. با قائم سازد با ضرورت خود را بجانب قندهار و میگرداند فوج قاهره بحرخی و جاک
 و خانهاست آن تیره روزگاران در آمده همه را میسوزند و خراب ساخته از بیخ و بنیاد برمی اندازند خبر دیگر شکست خوردن عنبر بد اختر
 و بر بزرگی لشکر نکبت اثر است خلاصه کلام آنکه جمعی از سرداران معتبر و جامعه از برکیان که قوسه اند در نهایت سخت جانی و مدار
 قطره و تردد در آن ملک بر آنهاست از عنبر بچیده اراده و دستخواهی نمودند از شاه نواز خان که بانوبه از عساکر منصوره در بالاپور بود
 استدعای قول نموده قرار دادند که خان مذکور را به مینند و خاطر جمع نموده آدم خان و یاقوت خان و جمعی دیگر از سرداران و برکیان
 چادوراسه و بابو کایتبه آمده دیدند که نواز خان بهر یک از آنها اسپ و قیل و زر و خلعت فراخور قدر و جاهت که داشتند داده سرگرم
 خدمت و دستخواهی ساخت و از بالاپور کوچ نموده بهمراهی این مردم بر سر عنبر مقهور روانه شدند در اثنا راه به نوبه که از دکنیان
 که محلدار و دانش دلاور و بجلی و فیروز چندی دیگر از سرداران باشد بر خورده آن فوج را تاراج ساختند و آن مقهوران سه

شکسته حلاج و گسته کمر | نه پارای گفت و نه بردای سر

خود را بار دو سه آن بد اختر رسانیدند و از غایت غرور درین مقام شد که بانوج قاهره جنگ نماید مقهور اینکه با او بودند و لشکر عادل
 و مطلب الملکیه جمع ساخته و توپخانه و استعداد خود را تمام نموده روبرو و لشکر نظر اثر روانه شد تا آنکه فاصله پنج شش کوهی پیش نهاد
 و در کیشیه بیست و پنجم بهمن افواج نور و ظلمت بهم نزدیک شده و جها و یسا و لمانایان گشتند سه پیر از روز گذشته آغاز بان کاره و
 توپ اندازی شد آخر الام در اب خان که سردار سیر اول بود با دیگر سرداران و کار طلبان مثل راجه نرسنگ و دراهه چند و علی خان
 ستاری و جها نگر قلی بیگ ترکمان و سائر شیران بیشه دلاوری شیر با کشید. بر فوج سیر اول غنیمت یافتند و داد مردی و مردانگی داده
 این فوج را بنات انعش و از بیم پراگنده ساختند و مقید بطرف دیگر نشده خود را به فوج قول رسانیدند و همچنین بر فوج روبرو
 خود متوجه شده جفایش دست داد که دیده نظار گیان از مشاهده آن خبر مانده تا دو گطری تخمیناً این نزد خود در کار بود از گذشته با
 پشته با هم رسیده و عنبر تیره بخت تاب مقاومت نیارده روبرو گزین نهاد اگر تارک و ظلمت به فریاد آن سه بختان نه رسیدی کی را از
 راه بودی سلامت نبود سه ننگان در پاسه پیا سر در پی گزینگان نهاده دوسه کرده را تعاقب نمودند چون در اسپ و آدمی هیچ

بسی

حرکت نماید و شکست یافتگان متفرق گشتند جلو باز کشیده بجای مقام خود معاودت نمودند تو چنانچه غنیمت یک قلم باسی صد شتر که بان بار داشت
 و قبلاں جنگی و اسپان تازی و یراق و اسلحه از اندازه حساب بیرون بدست او ییاسه دولت افتاد و کشته و افتاده را حساب و شمار
 نمود و جمعی کثیره از سرداران زنده بدست افتاده بودند روز دیگر افواج قاهره از منزل فتح کوچ نموده متوجه کرکی که آشیانه آن
 بوم صفتان بود گشتند و اثر از آنجا ندیده هماغذا دایره کردند و خبر یافتند که هر یک از آنها در آن شب و روز اتر بجای افتاده بودند چند روز
 عساکر منصوره در کرکی توقف نموده عمارت منازل مخالفان را بنجاک تیره برابر ساخته آن معموره را سوختند و بواسطه حدوث بعضی
 امور که تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام است از آنجا بازگشته از گنجان روی زمین کهنه فرود آمدند به جلد و سه این خدمت بر شهباز
 جمیع ترددات و خدمات نموده بودند اضاافا حکم فرمودم که خبر سوم فتح ولایت که کهره و بدست آمدن کان الماس است که به حسن بی ابراهیم خان
 گرفته شد این ولایت از توابع صوبه بهار و پشته است و رودخانه در آنجا جاری است که بردش خاص الماس از آنجا برمی آوردند و طرز
 آن است که در ایام کمی آب گورابها و آب کند ما هم میرسد و جمعی را که باین کار شغول دارند بطریق تجربه معلوم شده که مبر با لاسه هر گویایی
 که الماس دارد پشته پشته جانورگان ریزه پزنده از عالم پشته که اهل هند آنرا جینگ میگویند هجوم آورده در پرداز اند طول رودخانه را تا جای که
 راه توان یافت بنظر آورده اطراف گورابها را سنگچین می سازند بعد از آن به پیل و کلند ان گورابها را تا یک گز یک نیم گز پایان برد
 و در آن راهی کاوند تفحص نموده در میان سنگ در یک ریزه که از آنجا برمی آید الماس خورد و کلان برمی آورند گاه باشد که پارچه الماس
 بدست در آید که به یک لک روپیه قیمت کنند بجملاً این ولایت و این رودخانه را هند و سه زمیندار درین سال نام مشرف بود و هر چند
 حکام صوبه بهار بر سراد فوجی بنفر ستانند و یا خودها متوجه میگشتند بنا بر استحکام راه با جنگل بسیار به گرفتن دوسه الماس قناعت نموده او را
 بحال خود میگذاشتند چون صوبه مذکور از ظفر خان تفریافت و ابراهیم خان بجای او مقرر گشت و در وقت رخصت فرمودم که بر سر ولایت
 رفته آن زمین را از تصرف آن مردک محمول بر آوردند ابراهیم خان بجز در آمدن بولایت بهار جمعیت کرده بر سر آن زمینداران میشود
 بدستور سابق کسان فرستاده تعدد دادن چند دانه الماس و چند زنجیر نعل می نماید خان مذکور بدین معنی راضی نگشت تیز دست بود ولایت
 او در می آید پیش از آنکه آن مردک جمعیت خود را جمع سازد راهبران پیدا ساخته ابلغار می نماید مقارن آنکه خبر بد رسید که مردک
 مسکن مقرر او بود نعل میکند و کسان به تفحص او پریشان ساخته او را در غارهای با چند از عورات که بکے مادر حقیقی او در گریه از زمان پید
 بودند با برادری از برادران او بدست در می آوردند تفحص نموده الماس با که همراه داشته اند از آنها میگیرند بدست و منه زنجیر نعل تره داد
 هم بدست می افتد به جلد و سه این خدمت منصب ابراهیم خان از اصل و اضاافه چهار هزار ری ذات و سوار رحمت شدند و بخطاب

فتح جنگی سرفرازی یافت و بچپن پر منصبہا سے جمعکہ درین خدمت ہمراہی کردہ تردوات مردانہ نموده بودند اضا فہما حکم شد الحال نوبت در تصرف اولیاسے دولت قاہرہ است و دران رودخانه کار میکنند دروہر قدرے کہ الماس برمی آید بدرگاہ می آورند درین نزدیکیہا ایک الماس کلان کہ بہ پنجاہ ہزار روپیہ می ارزد برآید چون پارہ کار کنند تخمیل کہ الماس ہا سے خوب داخل جو اہر خانہ خاصہ من گردد.

جشن یازدہمین نوروز از جلوس ہمایون

از روز یکشنبہ آخر اسفند از ند مطابق غرہ ربیع الاول پانزدہ گھڑی روز گذشتہ حضرت نیر اعظم از برج عوت بدو لقا سے عمل پیرتوسعدت افگند درین ساعت نختہ لازم بندگی و نیاز مندی بدرگاہ حضرت باری بقدم رسانیدہ در دیوانخانہ خاص و عمام کہ صحن آنرا بہ بارگاہ ہاوشامیانہ با د اطراف آنرا بہ پردہ ہامی فرنگی در زینتہا سے مصور و آئینہا سے نادر مرتب و آراستہ ساختہ بودند بر تخت دولت جلوس نمود شاہزادہ ہاو امر او ایمان حضرت دارکان دوات و سایر بندہ ہامی درگاہ تسلیمات مبارکبادی بجا آوردند چون حافظ ناو علی گویندہ از بندہ ہا سے قدیم بود فرمودم کہ انچہ در روز دوشنبہ ہر کس از نقد و جنس پیشکش کند بانعام او مقرر باشد در روز دوم پیشکش بعضی از بندہ ہا بنظر گذشت و در روز چہارم پیشکش خواجہ جہان کہ از اگرہ فرستادہ بود مشتمل بر چند قطعہ الماس و چند دانہ مروارید و بعضی مرصع آلات و آئینہ از ہر قسم و یک زنجیر نیل کہ مجموع آن پنجاہ ہزار روپیہ باشد بنظر درآمد بحکم کنور کرن کہ بجا و مقام خود رخصت شد و رفتہ بود آمدہ ملازمت نمود یک صد و یک ہزار روپیہ نذر و یک زنجیر نیل معہ براف و چہار اسب و اسب پیشکش گذرانید و ہفتم بنصب آصف خان کہ چہار ہزاری ذات و دو ہزار سوار بود ہزاری ذات و دو ہزار سوار اضا فہ نموده بعنایت نقارہ و علم اورا سر بلند ساختم درین روز پیشکش میر جمال الدین حسین بنظر درآمد انچہ گذرانید ہمہ مستحسن و پسند افتاد از انجکہ خیر مصلحتی خود ہنر کاری نموده با تمام رسانیدہ بود بر ہالاس دستہ آن یاقوت زرد سے نشاندہ بودند در غایت صفا و لطافت در حجم مقدم از نصف بعضی چنانچہ بان لطافت و کلانے از قسم یاقوت زرد دیدہ نہ شدہ است با دیگر یاقوت ہا بزرگ پستید و زرد ہا سے کہ نہ بطرح و اندام خاص صورت اتمام یافتہ بود و قیماں بہ پنجاہ ہزار روپیہ قیمت نمودند بر نصب میرند کہ ہزار سوار افزودم کہ پنچ ہزاری ذات و سہ ہزار و پانصد سوار بودہ باشد در ہفتم بر نصب صادق حادق سی صدی ذات و سوار و بر نصب ارادت خان سی صدی ذات و دو بیست سوار اضا فہ مرحمت نمودم کہ ہر یک بہ ہزاری ذات و پانصد سوار ممتاز باشند در ہم پیشکش خواجہ ابو الحسن بنظر گذشت از جو اہر مرصع آلات و آئینہ ہوازی چہل ہزار روپیہ درجہ قبول یافت تمہ را با و مرحمت نمودم پیشکش تا مار خان بکا دل بگی یک قطعہ

کجا

لعل و قطعه یا قوت و یک عدد نشتی مربع و دو عدد انگشتری و چند پارچه اتمشه قبول افتاد و در دهم سه زنجیر نایل که راجه مانسنگه از دکن
و یک صد و چند طاق زر نفیست و غیره که مرتضی خان از لاهور فرستاده بود از نظر گذشت ریاست خان بهم پیشکش خود را که در پنج موراد
و دو قطعه لعل و شش دانه مروارید فلان و یک عدد و خواجه طلا بود و بیست و هشت هزار روپیه قیمت شد درین تاریخ گذرانید
آخر پاسه روز نهم یازدهم محبت سرفرازی اعتمادالدوله به خانان و زخم پیشکش خود را بهمانجا بنظر آورد و اسباب و اثاث پیشکش او را
که اکثر در کمال نفاست بود به تفصیل دیدم از جوهر و دانه مروارید که سی هزار روپیه قیمت داشت و یک قطعه لعل قطعی که بیست و نه هزار
روپیه به بیع در آمد و بود با دیگر مرواریدها و علما که مجموع قیمت آنها یک لک و دویست هزار روپیه شد درجه قبول یافت و از اتمشه و غیره
نیز سوازی پانزده هزار روپیه برداشته شد چون از ملاحظه و مشاهده پیشکش باز بردا ختم فریب یک پیر شرب را به صحبت و نوش دقتی
گذرانیده بامراوتیده با فرمودم که پالاه دادند مردم محل نیز همراه بودند مجلس خوبی منعقد گشت بعد از تمام صحبت اعتمادالدوله را غرض
نموده متوجه دولت خان ششم دهمین روز با فرمودم که نور محل یکم را نور جهان یکم میگفته باشند در دوازدهم پیشکش اعتمادخان بنظر گذشت
به شکل ماهی مربع به جوهر نفیسه و مرغایت نکلف و اندام باندازه متعاد من ساخته بودند از با دیگر جوهر و مربع آلات اتمشه که قیمت مجموع
اینها پنجاه و شش هزار روپیه میشد قبول نمودم و تمه را با زادم بهادر خان حاکم قندهار نفیست راس اسپ عراقی و نه نفور اتمشه فرستاد و
پیشکش ارادت خان در راجه سویم مل و در راجه با سو در سیزدهم بنظر گذشت عهد السبحان که به منصب هزار و دویست صدی ذات و شش صدی
سرفراز بود به هزار و پانصدی ذات و نفیست صد سوار اتمیا ریاست در پانزدهم صاحب صوبگی ولایت مکنه و آنحدود از شمشیر خان اوزبک
تغیر یافته به مظفر خان مرمت شد در شانزدهم پیشکش اعتمادخان و در اعتمادالدوله بنظر درآمد انا بجمه سوازی سی و دو هزار روپیه برداشتم
تمه را با و عنایت فرمودم در هفدهم پیشکش تربیت خان دیده شد از جوهر و اتمشه بنفده هزار روپیه پسند افتاد در سیزدهم بخانه آصفخان
زخم پیشکش او بهمانجا بنظر درآمد دولت خان تا به منزل او نینمایک کرده مسافت بود نصف راه را نخل زر نفیست و زر نفیست دارانی
و نخل ساده پاسه انداز نموده بود چنانچه ده هزار روپیه قیمت آن بعرض رسید آن روز تا نصف شب ابل محل در منزل او بسر برده
پیشکش پاسه که سرانجام نموده بود به تفصیل از نظر گذشت از جوهر و مربع آلات و طلا آلات و اتمشه نفیسه سوازی یک لکه و چهارده هزار
روپیه و چهار راس اسپ و یک راس اشتر پسند خاطر اشرف افتاد نوزدهم که روز شرف نیرا عظم بود در دو تنخانه مجلس عالی ترتیب یافت
بنابر ملاحظه ساعت دهم گهری از روز مذکور مانده بر تخت جلوس نمودم فرزند با با خرم درین ساعت متبرکه لعلی مرغایت آب و صفنا
گذرانید که هشتاد هزار روپیه قیمت نمودند منصب آن فرزند را که پانزده هزار سی ذات و هشت هزار سوار بود به بست هزار سی ذات و

۵ ہزار سوار مقرر داشتیم وہم درین روز دزن قمری بہ عمل آمد و اعتماد الدولہ را کہ بہ منصب شش ہزاری ذات و سہ ہزار سوار ممتاز بود بہ منصب ہفت ہزاری ذات و پنج ہزار سوار سرفراز ساختہ تو من و توغ باو عنایت نمودم و حکم کردم کہ نقارہ او بعد از نقارہ فرزند خرم می نواختہ باشند بہ منصب تربیت خان پانصدی ذات و سوار افزودہ شد کہ سہ ہزار و پانصدی ذات و ہزار و پانصد سوار بودہ باشد اعتماد خان باضافہ ہزاری ذات و چہار صد سوار سرفراز گشت نظام الدین خان از اصل داضافہ بہ منصب ہفت صدی ذات و سی صد سوار ممتاز گردیدہ بہ خدمت صوبہ بہار تعین شد و سلام اللہ علیہ بہ خطاب شجاعت خانی سر بلندی یافت و بہ حلقہ مردارید سرفراز گشتہ از حلقہ بگوشان در گاہ شد میر جمال الدین انجور را بخطاب عضد الدولہ سرفراز ساختیم در بست و یکم اللہ تعالیٰ از دختر مقیم ولد متر فضل رکابدار پسرے بہ خسرو داد با آمداد افغان کہ طریقہ بندگی اختیار نمودہ از روسے اخلاص تمام از احد ادب نہاد جدا شدہ بدر گاہ آمدہ است بہ بست ہزار و رب مرحمت شد در بست پنجم خبر فوت را سے منوہر کہ از قیامات شکر ظفر اثر دکن بود رسید پسر اورا بہ منصب پانصدی ذات و سی صد سوار سرفراز ساختہ جا و مقام پدر اورا باو عنایت کردم در بست و ششم پیشکش یاد علی میدانی کہ نہ را اس اسب و چند وہانہ پیش و چہار شتر و لاتی بود از نظر گذشتہ در بست و ہشتم یک زنجیر نیل بہ بہادر خان حاکم قندھار و یک زنجیر نیل بہ میر میران ولد خلیل اللہ و یک زنجیر نیل بہ سید بازید حاکم بہر مرحمت نمودم در غرہ اردی بہشت حسب الالتماس عبید اللہ خان بہ برادر او سردار خان نقارہ عنایت نمودم در سوم کیوہ مرصع با آمداد خان افغان مرحمت نمودم در ہجدهم روز با خبر رسید کہ قدیم بگانہ بگانہ از افغانان آفریدی کہ دو تخواہ و فرمان بردار بود و راہداری کتل خیمہ بد و تعلق داشت بانڈک توہمی قدم از دائرہ اطاعت بیرون نہادہ سر بہ فساد بر آوردہ بر سر ہر تھانہ جمعے را فرستاد و ہر جا کہ او مردم اور رسیدند بنا بر غفلت آن مردم دست بقتل و غارت بر آوردہ خلقے کثیر را ضلیم ^{قتل} بکشتہ بجملاً از حرکت شنیع این افغان بے عقل شور سے مجدداً اور کوہستان کابل رویداد چون این خبر رسید ہارون برادر قدم و جلال پسر اورا کہ در دربار بودند فرمودم کہ گزنتہ بہ آصف خان سپازند کہ در قلعہ گویا را مجوس سازد از امارات رحم و شفقت سبحانی و علامات عنایات بزدانی امرے درین روز ہا شاہدہ افتاد کہ خالی از غرابی نیست لعلی در عنایت لطافت و صفای فرزند خرم بعد از فتح مانادر جمہیر بہ من گذرانید کہ بہ شفقت ہزار و پیمہ قیمت نمودند و در خاطر گذشت کہ این لعل را در بازو سے خود باید بست غالباً دوم و وارید نادر خوش آب یک اندام کہ ہم آغوشی این نوع لعل را سزدی بایست تا آنکہ یک دانہ مردارید اعلیٰ بہ قیمت بست ہزار روپیہ مقرر جان بدست آوردہ در پیشکش نوروزی گذرانید بخاطر م رسید کہ اگر ہتھاسے این بہر سدا بازو بندہ کمل خواہد شد خرم کہ از خوردی بار شرف ملازمت حضرت دالد بزیر گو ارم در یافتہ شب و روز در خدمت بود بعضی رسانید کہ در مردارید ہاسے سر بند قدیم بہین وزن و اندام مردارید

بنظر من در آمده است مزین کلان قدیمی را حاضر ساختند بعد از ملاحظه بهمان مقدار وزن و اندام مردارید که ظاهر شد که در وزن یک
 ذره تفاوت نداشت چنانچه جوهریان از نیمی تعجب نمودند و در قیمت و اندام و آب و تاب موافق بود گویا از یک قالب ریخته
 شده است مردارید با بر اطراف لعل کشیده بر بازو و خود بستم و سر به شکرانه خداوند بنده نواز بر زمین نیاز و فردستی نه ساده زبان
 به شکر گویا ساختم

از دست وزبان که بر آید | اگر عهده شکرش بدر آید

در پنجم سی راس اسپ عراقی و ترکی که مرتضی خان از لاهور فرستاده بود بنظر گذشت شصت و سه راس اسپ دپانزده نفر شتر نر داده و یک
 پر کللی و نه عدد عاقری و نه چینی خطائی و نه عدد دندان ماسی جوهر دار و سه قبضه بندوق با دیگر پیشکش های خان دوران که از کابل فرستاده بود
 منظور نظر گشت و یک زنجیر نایل خورد از فیلان حبشه که از راه دریای بهار آورده بودند تقرب خان پیشکش گذر این نسبت به فیلان و نشان
 در خلقت بعضی تفاوت با دارد از جمله گوشهای او کلان تر از گوشهای فیلان اینجا است خرطوم دم او دراز تر واقع شده در زمان
 والد بزرگوارم یک نایل بچه اعتماد خان گجراتی پیشکش فرستاده بود در فته رفته کلان شد بسیار تند و تیز بود و در تمام خنجر مرصع به منظر خان
 حاکم کهنه مرحمت شد در همین روز با خبر رسید که جمعی از افغانان پگانه بنگانه بر سر عبدالسبحان برادر خان عالم که در یکی از تها ناهای تفر بود و فته
 تها ناه او را قتل کردند و عبدالسبحان با چند کس دیگر از منصبه امان بنده پاکه بهر اسی او تعیین بودند و او مردانگی داده در زود خورد و تقصیر از خود
 راضی نگشته آخر به مقتضای آنکه پشه چوپرسد بزند نایل راه آن سگان دست بر آنها یافته عبدالسبحان را با چند کس از مردم آن تها ناه
 بدرجه شهادت رسانیده اند بجهت یرش این قضیه فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه به خان عالم که به ایچی گری ایران تعیین شده بود
 عنایت نموده فرستادم در چهاردهم پیشکش کرم خان و لد معظم خان از بنگاله آمده بود از اجناس و استعه که در آن ولایت بهر سده نظر در آمد
 بر منصب چنای از جاگیر داران گجرات اضافه حکم نمودم از جمله سردار خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود به منصب هزار و پانصدی
 ذات و سی صد سوار سرفراز گشت و علم نیز با در مرحمت شد سید قاسم ولد سید دلاور بار بهر از اصل و اضافه به منصب هشت صدی و
 چهار صد و پنجاه سوار دیار بیگ برادر زاده احمد قاسم کو که به منصب شش صدی و بیست و پنجاه سوار ممتاز گردیدند در هفتاد و هفت خیر فوت
 رزاق مردی از یک که از تعینات لشکر دکن بود شنیده شد به کنکش سپاگیری خوب میرسد و از امر اس مقرر او را انهر بود در مسیت و کم
 اکند اد افغان را به خطاب خانی سرفراز ساخته منصب او که هزاری ذات و شش صد سوار بود و هزاری ذات و هزار سوار ساخته
 سه لک روپیه از خزانه لاهور بانعام و مدد خرج خان دوران که در شورش افغانان سعی بلنج بجای آورده بود تفر گشت در مسیت پنجم کنور گرن

بجہت کہ خدائی بجا و مقام خود بخصت شد خلعت و اسپ عراقی خاصہ معزین و فیل و کمر خنجر مرصع باد و مرتبت نمودم در سوم این ماہ
 بجز فوٹ مرنفی خان رسد از قبا یمان این دولت بود حضرت والد بزرگوارم اورا تربیت نمودہ بدرجہ اعتماد و اقبیار رسانیدہ بودند
 در زمان دولت من نیز توفیق خدمت نمایانے یافت کہ آن زیر کردن خسرو بود و پلہ منصب او بہ شش ہزاری ذات و پنجزار سوار رسید
 درینو لا چون صاحب صوبہ پنجاب بود تہجد گفن قلعہ کانگرہ کہ در کوہستان آن ولایت بلکہ در معمورہ عالم بہ استحکام آن قلعہ نمی باشد نمودہ
 بدان خدمت بخصت یافتہ مشغولے داشت ازین خبر ناخوش فداظر آزدگی تمام بہر رسانیدہ الخی بجہت فوت و نطمین دولتخواہی آزدگی
 گنجایش داشت چون در دولتخواہی رزرگا گذرانیدہ بکار آمد مغزرت اورا از آمدنعالے مسالت نمودم در چہارم خورداد منصب سید نظام
 از اصل و اضافہ نہ صدی ذات و شش ہزار پنجاد سوار مقرر گشت و خدمت مہانداری ایلمیان اطراف را بنورالدین علی فرمودم در
 ہنقم خبر فوت سیف خان بارہ رسید بسیار جوان مردانہ و کار طلب بود در جنگ خسرو تردد ہائے نمایان کرد در صوبہ دکن بہ علت
 بیضہ جہان خالی را وداع نمود پسران اورا رعایت فرمود علی محمد کہ بزرگ و ارشد اولاد او بود بہ منصب سہ صدی ذات و چہار صد
 سوار و برادر دیگرش بہادر نام چہار صدی ذات و دو بیست سوار سرفراز گردیدند و سید علی کہ برادرزادہ او بود باضافہ پانصدی ذات
 و سوار ممتاز گشت و در ہمین روز با خوب آمد پسر شہباز خان کنبو بہ خطاب رنجاز خانی امتیاز یافت در ششم منصب ہاشم خان از
 اصل و اضافہ بدو ہزار و پانصدی ذات و یک ہزار و ہشتاد سوار مقرر شد درین تاریخ بیست و ہزار در ب باکہ داد خان افغان مرت
 نمودم بکہ حاجت راجہ ولایت ماند چون کہ آباد اجداد او از زمیند اران معتبر بند و شان اند بوسیلہ فرزند اقبال مند با با خرم سعادت
 کورنش دریافتہ تقصیرات او بعفو مقرر گشت در ششم کیسان حبلی میری کہ راجہ کشن داس بہ طلب اورفتہ بود آمدہ ملازمت نمود لکھنؤ
 ہر و ہزار روپیہ بطریق ندر گذرانیدہ برادر گلان اورا دل بھیم صاحب جاد مقام بود چون او در گذشت از طفل دو ماہہ ماند و او ہم
 چند روزے پیش از نیست صبیہ اورا اورا یام شہزادگی بجہت خود خواستگاری نمودہ بہ خطاب ملکہ جہان مخاطب نمودم چون آبا
 داجد او این ظائفہ از قدیم دولتخواہ آمدہ اند این پیوند نیز بیان آمدہ بود کلیان مذکور را کہ برادر اول بھیم بود طلبدہ آشتہ بہ ٹیسکہ
 راجگی و خطاب را ولی سرفراز ساختم خبر رسید کہ بعد از فوت مرنفی خان از راجہ مان دولتخواہی بطور آمد و دلا ساسے مردم قلعہ
 کانگرہ نمودہ قرار دادہ است کہ راجہ نادان آن ولایت را کہ در سن بیست و نہ سالگی است بدرگاہ آورد بتا بز یادنی سرگرمی ادر
 خدمت مذکور منصب اورا کہ ہزاری ذات و ہشت ہزار بود ہزار و پانصدی ذات و ہزار سوار مقرر و ششم خواجہ جہان از اصل
 و اضافہ بہ منصب چہار ہزاری ذات و دو ہزار و پانصد سوار سرفراز گردید و درین تاریخ واقعہ رونمود کہ ہر چند خواستہم کہ در سلک کور

در ششم دست و دلم یار سے ندا و ہر گاہ قلم گرفتیم حال متغیر شد تا گزیر با عتقاد الدولہ فرمودم کہ نویسد۔
 پیر غلام با اخلاص اعتماد الدولہ حسب الحکم درین جریدہ اقبال ثبت نماید تاریخ یازدهم خورداد صبیحہ قدسیہ شاہزادہ بلند اقبال
 شاہ خرم را کہ بندگان حضرت بان نوباوہ بو شان سعادت غایت تعلق و نہایت الفت داشتند اترپی بہر سید و بعد از سه روز آبلہ
 ظاہر شد و تبارخ ۲۶- ماہ مذکور مطابق چہار شنبہ ۲۹- شہر جمادی الاولیٰ ۱۲۵۵ ظاہر روحش از نفس غصبری بردار نموده بریاض رضوان
 خرابید و ازین تاریخ حکم شد کہ چہار شنبہ را کہ شنبہ میگفتہ باشند چہ نویسم کہ ازین واقعہ جانسوز و سائیم عم اندوز بر ذات مقدس حضرت
 ظل الہی چہ گذشتہ باشد ہر گاہ آن جان جان را حال بدین سوال بودہ دیگر نمیدہ ہا را کہ جہات بان ذات قدسی صفات بستہ احوال
 چون خواہد بود و روز نبدہ ہا بار نیافتند و خانہ کہ جاسے نشست و برخاست آن ظاہر ہستی بود حکم شد کہ دیوار سے از پیش بر آوند تا بنظر
 در نیاید مہذا در دو تختانہ نیار شتند روز سوم بنیابانہ بہ منزل شاہزادہ والا قدر شریف فرمودند و بندہ ہا بہ سعادت کورنش سرفراز شدہ
 جہات زیادہ یافتند در اشناسے راہ حضرت ہر چند میخواستند کہ ضبط خود فرمایند بے اختیار اشک از چشم مبارک میر نجت و مدتہا سے
 برید چنین بود کہ بچہ و شبندن حرفے کہ بوئے دردی از ان آمدی حال آنحضرت متغیر میشد چند روز در منزل شاہزادہ عالیخان گذرانیدہ
 روز دو شنبہ تیر ماہ الہی بخانہ آصف خان شریف بردند از آنجا باز گشتہ بہ چشمہ نور توجہ فرمودند و دوسہ نذر دیگر خاطر مبارک خود را آنجا
 مشغول داشتند لیکن تا اجمیر کہ معسکر اقبال بود ضبط خود ملی توانستند فرمود ہر گاہ سخن اشناسے بگوش میر سید بے اختیار اشک
 از چشم میچکید و دل مخلصان فدائے شرح شرح میشد چون بوضعت موکب اقبال بہ صوبہ دکن اتفاق افتاد قدری تسکین حاصل شدہ
 درین تاریخ بر تھی چند ولد را سے منوہر خطاب را کے و منصب پانصدی ذات و چہار صد سوار و جاگیر در وطن یافت روز شنبہ
 یازدہم از چشمہ نور توجہ دو تختانہ اجمیر ششم شب یکشنبہ دوازدهم بعد از گذشتن سی و ہفت پل در وقتیکہ بست و ہفتم درجہ توس ظالم بود بحساب بچان بندہ
 یازدہم درجہ جدی بحساب بونانیان از ششم صبیحہ آصف خان وری گرانایہ بعالم وجود آمد بشادمانی و خوشدلی این عطیہ الانقارہ ہا بلند آوازہ گردید
 و در عیش و خرمی بر روی خلاق کشودہ شد بے تامل و تفکر نام او شاہ شجاع بزبان من آمد امید کہ قدم او بر باد بر پدرا و مبارک و فرخندہ باشد و ہزار و ہفتم
 یک قبضہ مرصع و یک زنجیر نیل بر اول کلیان جلیلی رحمت نمودم و ہجرت روز ہا خبر فوت خواص خان کہ جاگیر او در سرکار فوج بود رسید نیل برا کور دیوان
 ہجرت رحمت نمودم و دست و دوم ہجرت ہا پانصدی بر ذات و سوار را ہ ما سنگہ اضافہ رحمت افزودم کہ چہار ہزاری ذات و سہ ہزار سوار باشند
 منصب علی خان تتاری کہ قبل ازین بخطاب نصرت خانی سرفراز گشتہ بود و ہزاری ذات و پانصد سوار مقرر گردید علم نیز رحمت
 شد بہت بر آمدن بعضی مطالب نذر نمودہ بودم کہ محجری از طلا شیکہ دار بر مرقد نورہ خواہہ بزرگو از ترتیب دہند در بست و ہفتم

این ماه تمام یافت فرمودم که پرده نصب نمایند یک لک و ده هزار روپیه تمام شد چون سردار سے و سرکردگی لشکر ظفر اثر
 و کن چنانکه خاطر میخواست از فرزند سلطان پرویز نشد بخاطر رسید که فرزند مذکور را طلبید آشته بابا خرم را که آثار رشد و کاردانی
 از احوال او ظاهرست هر اول لشکر فیروزی اثر ساخته بنفس نفیس از عقب اوردانه گردیم و این مهم در ضمن همین پوشش با تمام
 رسد بنا برین قرار داد قبل ازین فرمان با سیم پرویز صادر گشته بود که روانه صوبه آله آباد که در وسط ممالک محروسه واقع است گروه
 در ایامیکه مادران غریت باشم ب حفظ و حراست آن ملک قیام و اقدام نماید در تاریخ بست و نهم ماه مذکور عرض داشت بهار
 واقع نویس برهان پور رسید که شایزاده در تاریخ بستم بخیریت و خوبی از شهر برآمده عازم صوبه مذکور شد در غره امر و ادطره عرض
 بخت میرزا راجه بهاد شکم عنایت نمودم بدو گاهی کشتی گیر نیل مرحمت شد در هر دویم چهار راس اسپ را بهوار لشکر خان ارسال
 داشته بود از نظر گذشت میرغل به فوج داری سرکار سنبل از تغییر سید عبد الوارث که بجایه خواص خان به حکومت سرکار قنوج تعیین
 یافته بود مقرر گشت و منصب او بشرط خدمت مذکور پانصدی ذوات و سوار قرار گرفت در بست و یکم پیشکش راول کلیان حبیبگیری
 از نظر گذشت سه هزار مهر و نه راس اسپ و بست و پنج نفر شتر و یک زنجیر نیل بود منصب قزلباش خان از اصل و اضافه هزار
 و دو صدی ذوات و هزار سوار مقرر شد در بست و سوم شجاعت خان رخصت جاگیر یافت که رفته سر انجام نوکر و ولایت خود نموده
 در موعده مقرر حاضر شود درین سال بلکه در اثنا سه سال دهم جلوس و باکے عظیم در بعضی از جاها که هندوستان ظاهر گشت و آغا
 این بلیه از پرگنات پنجاب ظهور نموده رفته رفته به شهر لاہور سرایت کرد و خلق بسیارے از مسلمان و هند و بدین علت تلف شد
 بعد از آن بسر هند و میان دو آب تاملی و پرگنات اطراف آن رسیده و بهادر پیر گنهار ا خراب ساخت درین ایام تخفیف تمام
 وارد و از مردم در از عمر و از نوارنج پیشینیان ظاهر شد که این مرض در ولایت هرگز رخ نه نموده سبب آن از حکما و دانایان پیر
 بعضی گفتند که چون دو سال پے در پے خشکی رویداد و باران بر سائے کمی کرد بعضی گفتند که بواسطه عفونت هوا که از مر خشکی و
 کمی بهر سیده این حادثه رویداد بعضی حواله باورد دیگر میگردد که اعلم عند الله تقدیرات الهی را گردن باید نهاد۔

چکند بنده که گردن نه نهاد فرمان را

در چشم شهر پور پنج هزار روپیه به صبغه مدد خرج والده میر میران که صبیبه شاه اسمعیل ثانی بود مصحوب سوداگران بولایت عراق فرستاد
 شد تاریخ ششم عرض داشت عابد خان بخشی و واقع نویس احمد آباد آمد یعنی بر آنکه عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بخت آنکه بعضی
 مقدمات که مرضی خاطر او نبوده داخل واقع ساخته ام با من در مقام ستیزه درآمد و جمعی را بر سر من فرستاد و مرا بے عزت ساخت

پنج

تخت خود برد چین و چنان کرد یعنی بخاطر من گران آمد میخواستم که یکبارگی او را از نظر انداخته ضایع مطلق سازم آخر الامر بخاطر رسیدن
 که دیانت خان را با احمد آباد فرستم تا این قضیه را در آنجا از مردم بیغرض تحقیق نموده اگر این امر واقع باشد عبد العبد خان را همراه گرفته بدرگاه
 آورد و حفظ و حرمت احمد آباد بعهده سردار خان برادر او باش پیش از روان شدن دیانت خان این خبر بخان فیروز جنگ میرسد او از
 نهایت اضطراب و اضطراب خود را گناهار فرار داده پیاده روانه درگاه میگردد دیانت خان در آشنای راه بخان مذکور میرسد و او را بجای
 عجبی مشاهده نمود چون پیادگی پاها را مجرد و آزرده ساخته بود تکلیف سواری میکند و همراه گرفته روانه ملازمت میشود و مقرب خان که
 از خدمتگاران قدیم این درگاه است از زمان شاهزادگی مکررا استدعای صوبه گجرات از من میکرد چون این نوع حرکتی از عبد العبد خان
 بود نوع آمد بخاطر رسید که آرزوی خدمتگار قدیمی خود بر آورده او را بجای خان مذکور با احمد آباد فرستم در همین روزها ساعت اختیار
 نموده تسلیم حکومت و صاحب صوبگی صوبه مذکور او را کامرادی صورت و معنی ساختم در دهم بر منصب بهادر خان حاکم قندهار که چهار
 هزاری ذات و سه هزار سوار بود پانصدی ذات افزوده شد شوقی طنپوره نواز را که از نادریا که روزگار است و نعمات بندگی و
 پاریسی را بروشنی می نواز که زنگ از دلها می زداید به خطاب آند خانی دل خوش و مسرور ساختم آند بزبان بندگی خوشی در حجت
 را میگویند ایام بودن آند در ولایت هندوستان تا او آخر تیر ماه پیش نیست مقرب خان در پرگنه کرانه که وطن آباد اجداد اوست
 و باغات احداث نموده انبه بار تا دو ماه دیگر زیاد بر ایام بودن آن نوعی محافظت نموده و سامان کرده بود که همه روز انبه تازه
 به میوه خانه خاصه میرساند چون این امر فی الجمله غریبی داشت نوشته شد در هشتم اسب عراقی نادری لعل بے بهانام جنت پرویز
 بدست شریف خدمتگار آن فرزند فرستاده شد صورت رانا و کرن پسر او را به سنگ تراشان تیز خنک فرموده بودیم که از سنگ مرمر
 بقدر ترکیبی که دارند تراشند درین تاریخ صورت تمام یافت و بنظر درآمد فرمودم که به آگره برده در باغ پائین جهر و که در شن نصب
 کنند در بست و ششم مجلس وزن شمسی بطریق مقرر منعقد گشت وزن اول شش هزار و پانصد و چهارده توپچه طلا بود و تا دوازده وزن هر وزن
 بیک جفت میشود چنانچه وزن دوم به سیما ب وزن سوم ابریشم وزن چهارم آقسام عطریات از عنبر و مشک تا هندل و عود و پان دهمین
 روش تا دوازده وزن تمام بیاید و از حیوانات بعد هر سالی که گذشته یک گوسفند نزدیک قطعه مرغ بدست نهاده به نفر او در دیشان
 میدهند این ضابطه از زمان والد بزرگوارم تا امروز درین دولت ابد پیوند معمول جاری است و بعد از وزن مجموع آن اجناس را که
 قریب به یک لک روپیه میشود به نفر او را باب حاجات تقسیم می نمایند درین روز لعل که حاجت خان در برهان پور مبلغ شصت و

عده افسوس که الحال ازین تعداد اثری در آگره نیست اگر می بودند از نوادر روزگار می بودند ۱۲

پنج هزار روپیه از عبدالعزیز خان فیروز جنگ خریدار شده بود از نظر گذشت و سخن افتاد بخیل لعل خوش اندام است منصب
خاصه خان اعظم از قرار بیعت سزای ذات مقرر گشت و حکم شد که دیوانیان مطابق آن جاگیر نخواهند و آنچه از منصب بیانت خان
بواسطه تعهدات گذشته کم شده بود حسب التماس اعتماد الدوله برقرار ماند و عقد الدوله که جاگیر دار صوبه مالوه یافته بود مقرر گشت
و بطنایت اسپ و خلعت سرفرازی یافت منصب عادل کلیدان بیلیری بدو هزار میزای ذات و هزار سوار مقرر گشت و حکم شد که ولایت
نذکور را بجایگزین نخواهند و چون ساعت خصم او در همین تاریخ بود اسپ ذیل و شمشیر مرصع و کپوه مرصع و خلعت و پریم نرم
خاصه یافته به دل خوشی و سرفرازی تمام ولایت خود خصم بیانت درسی و یکم مقرب خان به احمد آباد مقرر گشت و منصب ادک
پنج هزار میزای ذات و دو هزار روپیه سوار بود و پنج هزار میزای ذات و سوار قرار گشت و به خلعت خاصه و نادری معه نکه مردارید سر بلندی یافت
و در اسب از طوبیله خاصه و یک زنجیر ذیل خاصه و یک قبضه شمشیر مرصع با در محنت نمود و به خوشحالی و شادگامی توجه صوبه نذکور
گردید در یازدهم ماه مهر جلگت سنگه ولد کنور کرن از وطن خود آمده طارست نمود در شانزدهم میرزا علی بیگ اکبر شاهی از ولایت اوده
که به جاگیر او مقرر بود آمده ملازمت کرد سزای روپیه نذر گذر آید و فیصله که یکی از زمینداران آن نواحی داشت و حکم شده بود که از زمیندار
نذکور به گیرد آن ذیل را به نظر در آورد و بیست و یکم پیشکش قطب الملک حاکم گوکنده که شمشیر بیضی مرصع آلات بود دیده شد و منصب
سید قاسم یار به از اصل و اضافه میزای ذات و شش صد سوار مقرر گشت در شب جمعه بیست و دوم میرزا علی بیگ که سنش از بیفتاد
و پنج در گذشته بود و بیعت جرات سپرد درین دولت ترددات و تعهدات خوب از دو وقوع آمد به منصبش رفته رفته چهار هزار میزای
رسید از جو اتان قرار داده کریم بطع مردانه این الوش بود از دو فرزند و نسل نماذج بطع نظمی هم داشت چون در روزی که بزیارت
روضه نوره خواجه بزرگوار خواجه حسین الدین رفته بود و حالت ناگزیر او را دست داد فرمودم که او را در همان مقام متبرکه مدفون سازند
در وقتیکه ایلیچیان عادل خان بیجا پوری را خصم می نمودم سفارش کرده بودم که اگر در ولایت نذکور کشتی گیر سر آمدی یا شمشیر بازنمای
بوده باشد به عادل خان بگویند که جهت ما بفرستد بعد از مدتی که ایلیچیان باز آمدند شیر علی نام منغل زاده که در بیجا پور تولد یافته بود و
وزیرش کشتی گیری نموده درین فن مهارت تمام داشت با چند نفر شمشیر باز آورده بودند شمشیر بازان خود سهل ظاهر شدند اما شیر علی را
با کشتی گیران و پهلوانان که در ملازمت بودند به کشتی انداختیم بیچکام با و مقامت نتوانستند که خلعت و هزار روپیه ذیل بدو مرحمت
شد بسیار خوش بست و خوش ترکیب و زور آور ظاهر گشت او را ملازمت خود نگاه داشتند به پهلوان پاسے تخت مخاطب ساختیم
منصب و جاگیر داده رعایت تمام نمودم در بیست و چهارم دیانت خان که به آوردن عبدالعزیز خان بهادر فیروز جنگ تعیین یافته بود

۱۶۴

اورا آورده ملازمت نمود و یک صد مهنه نذر گذرانید در همین تاریخ راه داس ولد راجه رنج سنگه از امرای راجپوت که در خدمت
 دکن وفات یافته بود به منصب نزاری ذات و پانصد سوار مسافر از گردید چون از عبد الله خان تفصیلات بوقوع آمده بود با باخرم را
 شفیع گناهان خود ساخت در مسیت و ششم بحبت خاطر با باخرم حکم کورنش نمودم از روی خجالت و شرمندگی تمام ملازمت نمود یکصد مهنه
 و یک هزار روپیه نذر گذرانید چون قبل از آمدن ایلیچیان عادل خان قرارداد خاطر آن بود که با باخرم راهراول ساخته خود متوجه دکن شوم
 و این مهم را که بحبت بعضی امور در کشال افتاده صورتی بهم بنا برین حکم کرده بودم که مهم دینا داران دکن را بغیر از شاهزاده دیگر کسی
 بعرض نرساند درین روز شاهزاده ایلیچیان را به ملازمت آورده عرایضی که داشتند گذرانید بعد از وفات مرتضی خان راجه مان و اکثر
 سرداران ملکی خان مذکور بدرگاه آمده بودند درین تاریخ راجه مان را حسب الاتماس اعتماد الدوله به سرداری گرفتن قلعه کانگره تعیین
 فرمودم مجموع مردم را به همراهی او مقرر داشتم و هر کدام را فرآور حالت و منزلتی که داشتند با انعام اسب و قیل و خلعت و زر و دل خوش
 ساخته رخصت دادم بعد از چند روز به عبد الله خان که بسیار دل شکسته و آزردده خاطر بود به نیابت و التماس با باخرم خنجر مرصع عنایت
 نمودم و حکم شد که منصب او بدستور سابق برقرار بوده در ملازمت فرزند مذکور از تبعیضات خدمت دکن باشد در رسوم آبان منصب ذریع
 را که در ملازمت با باپردیزی بود بدو هزار سوار از اصل و اضافه حکم نمودم در چهارم خسرور که این را سه سنگ و پنجاه
 و خرداری او مقرر بود بنا بر بعضی ملاحظه با آصف خان پسرده سال خاصه با عنایت نمودم در هفتم مطابق هفدهم شوال محمد رضا بیگ نام
 شخصی که دارای ایران بطریق حجاب فرستاده بود ملازمت نمود بعد از ادا مراسم کورنش و سجده و تسلیم کتابت که داشت گذرانید مقرر
 گشت که اسپان و هدیه که همراه آورده از نظر بگذرانند آنچه نوشته و گفته فرستاده بودند همگی از روی بارے و برادری و صداقت بود با علی
 مذکور در همین روز تاج مرصع و خلعت عنایت نمودم چون در کتابت اظهار دوستی و محبت بسیار نموده بودند خوش آمد که به خشن آن
 کتابت داخل جهانگیر نامه گردد.

نقل کتابت دارای ایران

نصارت سرابوستان اخلاص و عقیدت و طراوت بهارستان اعتقاد و عبودیت در بنیایش مبعودے موجود است که آنسر دولت
 و اقبال برگزیدگان عرصه فرمانروائی و دیم سلطنت اجلال فارسان مهنار جهان کشائی را به جوهر توفیقات نامتناهی آراسته به بدرقه
 توفیق به شاهراه ترویج دین و دولت و مسبق ملک و ملت هدایت نمود لیکن چون وسعت آباد خاطر را گنجائی شمه از مراتب ستایش شایسته

پرستش نیست بہتر آنست کہ پاسے اندیشہ از طے این بید اسے حیرت افزا باز در دست استشفاع را در اذیال مقایسہ حضرت سلطان رسل و ہادی سبل سید الکل فی الکل و حضرات ائمہ ہدی و شفیعان روز جزا سہما شاہ اولیا و سرور اعینا علیہم من الصلوٰۃ از کیما کہ عواصمان بجا کرمت ربانی و جوہریان و یار محنت یزدانی اند استوار نمودہ شہ از خصایص نسبت معنوی و قرب باطنی کہ پیش نہاد ہمت حقیقت شناسان دور بین و آگاہ دلائل حق گزین سست بہ جلویہ گاہ ظہور آورد بر مرآت ضمیر انور و آئینہ خاطر فیض گستر کہ متقبسین از انوار ولایت و تجلی از اشعہ ہدایت است مخفی و مخفیست کہ درین عالم چہرے بر محبت فائق نیست و امری چون بود لائق نہ چہ مدار نظام کون بر تو دو و تالف آمدہ خوشادلی کہ پذیر اسے پر تو آفتاب محبت گشتہ جهان جان و عالم روح را از ظلمت و حشت پر درازد لعل الحمد کہ این شیوہ رضیہ و شیمہ مرضیہ ارثا و اکتسابا میان این دو سلسلہ علیہ استقرار یافتہ ہست اتحاد و آوازہ و داد چون ہبوب صبا و فروغ زکاد و بسیطہ عبرانجام و لاج گشتہ مسرت افزا سے خاطر نیکو اہان غایت اندیش و حقیقت گزبان و فائز گریز بنا بر افتخار سے وحدت حقیقی و تالف ازلی کہ میانہ این اخلاص شعار و آن برادر نامدار کا مگاراست بر تہ استحکام یافتہ کہ

اندر عظم کہ من تو ام یا تو منی

توافق صورت و معنی بحد سے انجامید کہ دوئی و جدائی را در دنیا و عقبی کنجائی نماید از ظہور ہمین گلازاردوستی سرسبزی گرفتہ غنچہ آرزو نہ آچنان سگفتن آغاز کرد کہ عند لیب جان مشتاق و مرغ روح کثیر الاشباق ہزار دستان از عمدہ شکر بعضے ازان بیرون تو اند آمد خواہش ضمیر محبت تاثیر آنست کہ من بعدیکے از طرز دانان بساط عزت پیوستہ جلس مجلس انس باشد چون رفعت پناہ عزت دستگاہ محمد بن علی کہ سبق ارادت و اخلاص این دو دہان را با نسبت خدمت و اختصاص آن آستان ارتباط دادہ ہو فور عقل و کماست شصت و از طرز خدمت سلاطین واقف ست و اوضاع او پسندیدہ خاطر اشرف افتادہ از جانب عالی بانجام بعضے مهام کہ بہ تاخیر افتادہ ماورد بہ خدمات دیگر مترصد بود شایستہ این امر دانستہ چند روز سے توقع فرمودیم بنا بران کہ جمع مملکت و تاعزہ مخلص طفیل ملازمان عالی ست و تکلفات رسمی بالکلیہ منقود است مشارالہ را کہ مرد آگاہ و فراجدان آن بادشاہ عالیجاہ است مقرر نمودہ ایم کہ ہر چہ در سرکار محب بے ریا باشد با امتعہ و اجناس این ولایت بنظر در آورد کہ انچہ پسند خاطر اقدس داند فرستادہ شود بعد از انکہ خدمات بر حسب درخواستہ تقدیم رسد اگر توقع او موافق مزاج اقدس باشد مقرر فرمایند کہ بحبت فصل مہمات آنحضرت درین ولایت باشد والا شخصے دیگر کہ قابل این خدمت باشد تعیین فرمایند و سفارشی کہ در باب خریداری جوہر نفیسہ خصوصاً چند قطوعہ لعل کہ درین دو دہان بود یکے از آنها باسم سامی آبا و اجداد آن والا نژاد فرین است و بموجب وقف شرعی بہ سرکار تقدیم کنند اثر

تعلق گرفته به چلی مذکور فرموده بودند چشمداشت آن بود که هر خدمتی که درین دیار داشته باشد از روستای تکلفی و بگانی بدین خیزش رجوع دارند که هر چند ولایت ایران را مختصر شمارند و قابل رجوع خدمات ندارند از عمده این گونه خدمت بیرون می آید لعلها که مذکور به صلحت علماء و صدور از سرکار فیض آثار گرفته صند و توجیه از فرنگ جهت مخلص آورده بودند که لیاقت ظرفیت آنها داشت چون صند و توجیه را که چلی مذکور جهت سرکار آنحضرت بهم رسانیده و دیده داشتیم که خاطر عاظم به خیر ما که فی الجمله غرابی داشته باشد مایل است با دستاوردان کاروان دادیم که ترتیب نمایند اشارت عالی بعد از تمام بالعلمایه خدمت سامی میفرستیم چون خاطر محبت و خاطر بافتح ابواب است بے تکلیفها متعلق است و از انجانب استقامت روح این التفات نمی شد بکلیس و معتقدند می محمد رضا بیگ را که از ایام صبی الی بزرگان در ملازمت بسر برده بجهت تحقیق این معنی به ملازمت عالی فرستاده بعضی سفارشات ربانی نموده ایم که در وحدت سراسر انس بعین در سعادت آثار اخلاص شعار محمد قاسم بیگ برادر چلی مذکور را که ملازم خاصه شریفه است بواسطه سامان بعضی مهات فرستایم مرعوبان بخلاف گذشته بالکلیه رفع حجاب دوی و جدائی فرموده مرغوبات خاطر خورشید آثار را بے تکلفانه اشاره فرمایند و مشار ایسها را بنود می مرخص فرموده باعلام احوال و مکثونات ضمیر بیحال مسرور و خوشحال سازند همواره نمایند ات ربانی و توفیقات سبحانی قرین ایام دولت قاهره در رفیق روزگار خلافت باسره باد

روز یکشنبه هجدهم شوال مطابق بستم آبان پیشخانه فرزند باباخرم به غربیت تسخیر ولایات دکن از اجمیر برآمد و قرار یافت که فرزند مذکور بطریق هراول از پیش روان شده رایات جلال نیز از عقب او متوجه گردد و روز دوشنبه نوزدهم مطابق نهم آبان سه گھڑی از روز گذشته دو تن خانه هماون بر همان سمت حرکت نمود در دهم منصب راجه سورج مل که به همراهی شاهزاده متعز شده از اصل و اصنافه دوهزار و دشت و سوار شخص گشت در شب نوزدهم آبان بعبادت معهود در غلخانه بودم بعضی از امراد خدمتگاران و بحسب اتفاق محمد رضا بیگ ابلیجی دار اسه ایران هم حاضر بودند بومی بعد از گذشتن شش گھڑی بالاسه بام بلند از باهاکے محل آمده نشست و بسیار کم بنظر در می آمد چنانچه اکثر مردم از تشخیص آن عاجز بودند تفنگ طلبیده برستی که اورامی نمودند سر راست ساخته کشاد دادیم تفنگ چون فضاکے آسمانے بران جانور شوم رسیده پاش پاش گردید فریاد از حاضران برخاسته بے اختیار لب به حسین و آفرین کشادند در همین شب از فرستاده برادرم شاه عباس سخنان پرسیده شد تا آنکه سخن به کشتن صفی میرزا پسر کلان ایشان کشید چون این عقده در خاطر گره بود انیمضی را از او پرسیدم چنین اظهار نمود که اگر در همان روز با کشتن او از قوه به فعل نمی آمد البته او قصد شاه میکرد چون این مقدمه از آثار و علامات نسبت به لوک او ظاهر گشت شاه پیشدستی نموده حکم به کشتن او نمودند منصب مزاحسن ولد میرزا ششم در همین روز با از اصل و اصنافه هزار و دشت

سوار شخص شہ نصیب محمد خان کہ بخدمت بخشی گری شکرے کہ بہر اسی بابا خرم مقرب و نعین یافتہ بود ہزاری ذات و دوست و پنجاہ سوار قرار یافت روز جمعہ ہستم ساعت رخصت بابا خرم بود آخر ہاسے این روز در دیوانخانہ خاص و عام خلاصہ مردم خود را سلج و کمل سوارہ بیرون در آورده از نظر گذرانید از عنایات نمایانیکہ بفرزند مذکور واقع شد خطاب شاہی بود کہ جزو اسم او گردانیدہ فرمود کہ اورا من بعد شاہ سلطان خرم میگفتہ باشن و خلعت و چار قب مرصع کہ اطراف دامن و گریبان بر واریدہ ترتیب یافتہ بود و یک اسپ عراقی با زین مرصع و یک اسپ ترکی ذیل خاصہ منسی بدن نام و رنگہ طرز رنگ انگریزی کہ بران شستہ توجہ گردود شمشیر مرصع با پردہ خالصگی اول کہ در فتح قلعہ احمد نگر بدست افتادہ بود و پردہ بسیار نامی و مشہور است و خنجر مرصع بدو مرحمت نمودم و با استعداد و تمام توجہ گشت امید از کرم واجب تعالی آنست کہ درین خدمت سر خورد گردود بہر یک از امراد منصبداران بقدر حالت و منزلت اسپ و خلعت مرحمت شہ شمشیر خاصہ از کرم خود باز کردہ بہ عبداللہ خان فیروز جنگ مرحمت نمودم چون دیانت خان بہر اسی شاہزادہ نعین یافتہ بود خدمت عرض مکرر را بہ خواجہ قاسم قلیج خانی فرمودم پیش ازین تمہی از دزدان بر خزانہ از خزانہ بادشاہی کہ در حوالی چوتراہ کوتوالی بود ریختہ بملغی برودہ بودند بعد از چند روز نسبت نفر از انجماعہ با سردارانہا کہ نول نام داشت بدست افتادند و پارہ از ان را ہانیر پیدا شد بخاطر سب کہ چون مصدر این قسم دلیری شدند انہا را بہ سیاستہا عظیم باید رسانید بہر یک را بہ سیاستہ خاص رسانید نول را کہ سردار ہمہ بود فرمودیم کہ بہ پاسے فیصل اندازند او بعرض رسانید کہ اگر حکم شود بہ فیصل جنگ میکنم فرمودم کہ چنین باشد فیصل بدستی حاضر ساختہ مقرب نمودم کہ خنجرے بدست او دادہ بہ فیصل رو برو ساختند چند مرتبہ فیصل اورا انداخت و در ہر مرتبہ آن تمہور بیباک با آنکہ آن سیاستہا رفیقان خود دیدہ و مشاہدہ کردہ بود پاسے خود قائم ساختہ همان طور قوی دل و مردانہ خنجر بخرطوم فیصل رسانیدہ چنان کرد کہ فیصل از حملہ کردن بجانب او باز ایستاد چون این دلیری و مردانگی او مشاہدہ شد فرمودم کہ از احوال او خبر دار باشند بعد از اندک مدتی بہ تعفنا سے بد ذاتی درون طبعی ہوا سے جا و مقام خود نمودہ گریخت انمعنی بر خاطر بغایت گران آمدہ بجاکیر داران آن نواحی فرمودم کہ تفحص نمودہ اورا بدست در آورند بہ حسب اتفاق دیگر بارہ گرفتار گشت درین مرتبہ فرمودم کہ آن ناسپاس قدر ناشناس از حلق بر کشند مضمون گفتہ شیخ مصلح الدین سعدی مطابق حال او آمدہ

عاقبت گرگ زادہ گرگ شود	اگر چہ با آدمی بزرگ شود
------------------------	-------------------------

روز سہ شنبہ غزہ ذیقعد مطابق بیست و یکم آبان بعد از آنکہ دو پیردنج گھڑی از روز مذکور گذشتہ بخریت و غریت درست از بلدہ ہاجیر بر تھہ فرنگی کہ بچار اسپ بستہ بود سوار شدہ بر آمدم و حکم کردم کہ اکثر امرابر تھہ سوار شدہ در طازمت باشن و فریب بزوب

بجاکیر

نیر اعظم به منزله که دو کرده پا و کم بود در موضع دیورائی نزول نمودم قرار داد اهل هند آنست که اگر سبوت شرقی بادشاهان و بزرگان حرکتی بر قصد ملک گیری واقع شود بر قبیل دندان دار سوار شوند و اگر حرکت بجانب مغرب باشد بر اسپ یک رنگ و اگر شمالی بود بر پانگی و سنگها سن و جانب جنوب که دکن رویه است بر زنده که از عالم ارا به است و پهل سواری میکنند مدت سه سال پنج روز کم در اجیر توقف واقع شده معموره اجیر را که محل مرقه تبرک خواجه بزرگوار خواجه معین الدین است از اقلیم دوم دانسته اند هوایش قریب بر اعتدال است مشرق آن دارا خلافت آگره واقع شده و شمال قصبهات دہلی و جنوب آن صوبه گجرات است و مغرب آن طمان و دیبا پور و م این ولایت ہمد ریگستان است آب با سواری از زمین آن برمی آید و در کشت و کار این صوبه بر زمین تر و درختن باران است زمستانش اعتدال تمام دارد و تابستانش از آگره ملایم تر است ازین صوبه ہشتاد و شش ہزار سوار و سہ لک و چہار ہزار پیادہ را چہوت ہنگام کار با برمی آیند درین معمورہ دو تال کلان واقع است یکے را نیل تال و دیگرے را مانا ساگر میگوبند نیل تال خراب است و بند آن شکستہ در نیل حکم کردم کہ آنرا بہ بندند و مانا ساگر درین مدت کہ ربابات جلال درین مقام نزول داشت ہمیشہ پر آب و موج بود تال مذکور یک نیم کرد و پنج طناب ست در ہنگام توقف نہ مرتبہ زیارت روضہ منورہ خواجہ بزرگوار شرف استعدا دیانتم و پانزدہ مرتبہ بہ تماشا سہ تال بکر متوجہ گشتم و سی و ہشت مرتبہ بہ چشمہ نور حرکت واقع شد پنجاہ مرتبہ بہ قصد شکار شیر و غیرہ سواری نمودم پانزدہ فلادہ شیر و یک فلادہ چیتہ و یک فلادہ سہ گوش و پنجاہ و سہ راس نیلہ گادوسی و سہ راس گوزن و نو در اس آہو ہشتاد راس خوک و سی صد و چہل قطعہ مرغابی شکار کردم در منزل دیورائے بہت مقام شد درین مقام پنج نیلہ گادو و دوازده قطعہ مرغابی شکار گشت در عیت نیم از دیورائے کوچ نموده بہ موضع واسہ والی کہ از دیورائے تا اینجا دو کردہ یک نیم پا و بود نزول اجلال واقع شد فیلی درین روز بہ معتمد خان مرحمت کردم روز دیگر درین موضع مقام افتاد درین روز ہا یک نیلہ شکار شد و دو دست باز خاصہ بخت فرزند خرم فرستادم در سوم آذر از موضع مذکور کوچ واقع شد و بہ موضع ماہل کہ دو کردہ و یک پا و بود نزول اجلال رویید اورا ثناسے راہ شش قطعہ مرغابی و غیرہ شکار شد در چہارم یک نیم کردہ راہ روضہ حوالی را مسر کہ تعلق نور جہان بیگم دارد محل نزول جلدہ و جلال شد ہشت روز درین منزل مقام رویید ادیر توزکی از تغیر خد متگا رخاں بہ ہدایت امد فرمودم روز پنجم بہت آہو و یک قطعہ کلنگ و پانزدہ ماہی شکار شد روز دیگر جگت سنگہ ولد کنور کن اسپ و خلعت یا نغمہ بطن خود مرخص گشت بہ کیشور داس لاکھم اسپ شفقت شد یک زنجیر نیل بہ امداد خان اتقان عنایت شد درین روز یک گوزن و سہ آہو و بہت ماہی و دو مرغابی شکار کردم خبر فوت راجہ سیام سنگہ کہ از نینات لشکر بگش بود ہمد درین روز ہا شنیدہ شد روز ہفتم سہ آہو و پنج مرغابی و یک تشقلہ مرغ شکار گردید روز نهم شب جمعہ چون را مسر جاگیر نور جہان بیگم بود مجلس جشن

عہ تشقلہ مرغ در ترکی نام پزندہ ایست آبی کہ آنرا مرغ و مرغ آب و بہ ہندی حمل کو گویند ۱۱ اشرف اللغات

و همانی ترتیب یافت و از جواهر مرصع آلات و آئینه نفیسه و رنخت دوخته و نیر خیس و هر قسم مشکبها از نظر گذشت و در شب اطراف
 و میان تالاب را که بغایت وسیع افتاده چراغان نموده بودند بسیار مجلس خوبی ترتیب یافته بود آخر روز پنجشنبه مذکور امر را نیز طلب داشته
 حکم پیاله به اکثر بنده بانمودم در سفر با سبب خشکی همیشه چند منزل کشتی همراه اردوئی ظفر قرین میباشد که طراحان آنها را به اربابا همراه میکنند
 روز دیگر این مجلس به کشتیها نشسته متوجه شکار ماهی شام در اندک مدتی دو سبت و هشت ماهی کلان بیکدام درآمد که نصفت آن از
 قسم ره بود شب در حضور خود بنیده با قسمت نمودم در سیزدهم اذر از راه سر کوچ واقع شد و چهار کرده راه شکار کنان به موضع بلوده
 منزل اردوئی گهوان پوسه گشت و دور روز دیگر درین منزل مقام فرمودم شانزدهم سه کرده و یک پا در راه رفته در موضع نهال محل
 نزول اجلال گردید هجدهم کوچ شد دو کرده و یک پا و قطعه نموده شد درین روز فیلی به محمد رضا بیگ ایچی دارای ایران عنایت شد
 موضع جوتسه محل سردقات عظمت و اقبال گشت روز بیستم کوچ نموده منزل دیو گانون بود مسافت سه کرده راه شکار کنان قطع شد
 و دور روز درین منزل مقام افتاد و آخرها سه روز به قصد شکار سواری دست داد درین منزل امری عجیب مشاهده گشت پیش از آنکه رایان
 عالیات بدین منزل و مقام رسد خواجه سراسر آن به کنار تال عظیمی که درین موضع واقعست میرسد و دو پچه سارس را که از عالم کلنگت نوز
 میگردد و شب که به منزل نوز کور نزول افتاد و سارس کلان فریاد کنان در حوالی غسلخانه که بر لب همین تال زده بودند ظاهر شدند چنانچه
 کسی نظمی داشته باشد بی وحشت و وحشت آغاز فریاد کرده پیش آمدند بخاطر رسید که البته باینها نسبی رسیده است بیشتر آنست که
 پچه اینها را گرفته باشند بعد از تفحص خواجه سراسر که بجای سارس را گرفته بود آورده بنظر گذرانید چون سارسها فریاد دادند از این
 پچه ها را شنیدند قیابانه خود را بر سر آنها انداختند و به گمان آنکه شاید طعمه باینها رسیده باشد هر یک ازین دو سارس طعمه در دهان آن
 پچه های نهادند و انواع غمخواری میکردند آن دو پچه را در میان گرفته بال انشانان و شوق کنان به آشیانه خود متوجه گشتند بیست و سوم
 کوچ نموده سه کرده سه پا و قطع نموده موضع بهاس محل نزول اجلال گردید دور روز درین منزل مقام شد هر روز به شکار سواری دست
 داد در بیست و هشتم آیات جلال در حرکت آمد و ظاهر موضع کامل محل بعد از قطع دو کرده منزل و مقام شد بیست و نهم منصب بیخ از
 ولد میرزا شاهرخ از اصل دامنانه هزار و پانصدی ذات و هفت همد و پنجاه سوار مقرر شد در بیست و نهم کوچ شد دو کرده سه پا و
 قطع نموده موضع لاسه که در نزدیکی پرگنه بوده است محل اقامت گشت این روز مطابق عید قربان بود فرمودم که لوازم آن بجای
 آوردند از تاریخ برآمدن اجمیر تا آخر ماه مذکور که سوم آذر باشد شصت و هفت راس ببله گاد و آه و غیره دسی و هفت قطعه مرغابی
 و غیر آن شکار شده بود دوم دیماه از لاسه کوچ واقع شد سه کرده دده جریب شکار کنان قطع نموده حوالی موضع کازره منزل و

چ

مقام شد در چهارم کوچ واقع شده کرده یک پاورزنته موضع سوزنکه منزل گردید در ششم چهار دهم کرده قطع نموده در ظاهر موضع برد را
 نزول واقع شد در هفتم که مقام بود پنجاه قطع مرغابی و چهارده قشقلدغ شکار گشت روز دهم که هم مقام دست داد درین روز بیست و هفت
 قطع مرغابی صید گردید روز نهم کوچ واقع شد چهار کرده دهم پادشکار کنان و صید افکنان به منزل خوش مال فرود آمدیم درین منزل
 عرض داشت معتمد خان رسید که چون حوالی ولایت راناکل نزول شاه خرم گردید با آنکه قرار داد این بود صیبت و صلابت افواج قاپو
 از نزل در ارکان صبر و ثبات ادا انداخته در منزل او دسے پور که سرحد جاگیر بود آمده ملازمت نمود و جمیع شرائط و آداب بندگی را
 بجا آورده دقیقه فرود گذار شد نه کرد شاه خرم مراعات خاطر او نموده به خلعت چار قب و شمشیر مرصع و کپنوه مرصع و اسب عراقی و
 ترکی و فیل اورا خوشدل ساخته به عزت تمام مرخص ساخت و فرزندان و نزدیکان اورا نیز به خلعت نواخت و از پیشکش او کبرنج زنجیر
 فیل و بست و بیست راس اسب و خواجه پراز جو اسب مرصع آلات بود سه راس اسب گرفته تمهید ابا و باز داد و قرار یافت که پسرش کرن درین
 یورش با هزار و پانصد سوار در رکاب بابا خرم بوده باشد در دهم پسران راجه هاشم از جاگیر و وطن خود آمده در حوالی رتختنپور ملازمت
 نمودند و سه زنجیر فیل و نه راس اسب پیشکش گذارند و هر یک فراخور حالت خود به منصب سرفرازی یافتند چون حوالی قلعه مذکور محل
 نزول ربابات جلال گشت بنیای آنرا که در آن قلعه مقیم بودند چند سے را آزاد ساختیم درین منزل دور روز مقام افتاد و هر روز به شکار
 سواری روید اوسه و بیست قطع مرغابی و قشقلدغ شکار شد و دوازدهم کوچ نموده بعد از قطع چهار کرده موضع کوبله محل نزول گردید
 در آثنا سه راه چهارده قطع مرغابی و یک آهوشکار نمودم چهار دهم سه کرده دسے پاوراه قطع نموده حوالی موضع اکتوره منزل گشت
 و یک راس بیله گا و دو دوازده قطع کردانک و غیره در آثنا سه راه شکار شد.

در همین تاریخ آغا فاضل که به نیابت اعتماد الدوله به حکومت لاهور معین است خطاب فاضل خانی پسر بلند گردید درین منزل دولت خان
 هایون را برکنار تا لاسے ایستاده کرده بودند که نهایت صفا و لطافت داشت بنا بر خوبی منزل دور روز مقام افتاد آخر با سه روز به شکار
 مرغابی توجه نمودم پسر خدیو مهابت خان بهره در نام درین منزل از قلعه رتختنپور که جاگیر پادراوست آمده ملازمت کرد و روز زنجیر فیل آورده بود
 هر دو داخل فیلان خاصه گردید صنی پسران خان را به خطاب خانی و اضافه منصب سرفرازی ساخته بخشی و واقعه نویس صوبه گجرات ساختم
 بنفدیم چهار دهم کرده در نور دیده موضع سایه محل اقامت گشت در روز مقام یک قطع مرغابی و بیست و سه دراج شکار شد چون شکار خان
 بخت ناسازی که بیان او و خان دوران روسے داده بود پدر گاه طلب نموده بودم درین منزل عابد خان را بجای او به خدمت
 بخشی گری و واقعه نویسی تعیین نموده شد نوزدهم کوچ روید او دو کرده یک پاور نوشته حوالی موضع کوراکه برکنار آب فیل واقع است

محل نزول گردید بنا بر خوبی جادو لطافت آب و ہوا سے روز درین منزل توقف دست داد ہر روز در کشتی سوار شدہ بہ شکار مرغابی و سپرد گشت
 دریاسے مذکور توجہ واقع شد در بیست و دوم کوچ افتاد و چارونیم کردہ شکار انگنان قطع نمودہ موضع سلطانپور و چیلہ ملہ محل نزول
 اردو سے ظفر قرین گشت روز مقام بمیران صدر جہان پنج ہزار روپیہ دادہ اورا بجاد مقام او کہ بجاکیش تقریباً در خصمت نمود و ہزار
 روپیہ دیگر بہ شیخ پیر رحمت شد در بیست و پنجم کوچ دست داد و نیم کردہ شکار کنان قطع کردہ موضع مانپور محل نزول گردید بنا بر ضابطہ
 تقریباً یک مقام یک کوچ مقرر شد روز بیست و ہفتم کوچ فرمود چہار کردہ و یک نیم پاد شکار کنان در نور دیدہ موضع رود ہا منزل مقام
 گردید دور در درین منزل توقف افتاد درین ماہ دی چہار صد و شانزده قطعہ جانور شکار شد و دو ہفت درج یک صد و نو و دو
 تشقد اغ و یک قطعہ سارس و ہفت قطعہ کردانک و یک صد و پندرہ مرغابی و یک خرگوش و غرہ بہمن مطابق دوازدم محرم ۱۲۶۶
 با محل در کشتیما شستہ متوجہ منزل پیش شدم یک گھڑی از روز ماندہ در حوالی موضع روپا پیرہ کہ محل اقامت بود رسیدہ شد چہار کردہ
 و پانزدہ جریب راہ قطع کردہ شد پنج قطعہ دراج شکار کردم و دہمین ایام بہ بیست و یک کس از امر اسے تعینات دکن خلعت زمستانی
 بدست کیجکنہ فرستادہ شد و دہ ہزار روپیہ مقرر گشت کہ از امر اسے مذکور بہ شکرانہ خلعت بگیرد این منزل طراوت و لطافت تمام داشت
 روز سوم کوچ شد باز بدستور روز پیشین بر کشتی سوار شدہ بعد از قطع دو کردہ و یک نیم پاد ظاہر موضع کاکھا داس محل نزول اردو سے
 ظفر قرین گشت و در اثناسے راہ کہ شکار کنان می آمدم در اہی پریدہ در بوتہ افتاد پس از انکہ نفحس بسیار نمودہ شد یکے از قراولان را امر کردم
 کہ اطراف ان بوتہ را قبل کردہ دراج را بدست آورد و خود گذارہ شدم درین اثناء اسے دیگر برخاست آنرا باز گیرانیدم مقارن
 آن قراول آمد آن دراج آوردہ بنظر گذرانید فرمودم کہ باز را باین دراج میرگردانیدہ آن دراج را کہ ما گیرانیدہ ایم چون جوانہ است
 نگاہدارند تا رسیدن این حکم میر شکار این باز را بہین دراج میر کردہ بود بعد از ساعے قراول معروض داشت کہ اگر دراج را نمی کشم
 می سپرد فرمودم کہ اگر چنین باشد بکشت چون تیغ بر حلقوم او نہاد باندک حرکتے از زیر تیغ خلاص نمودہ بہ پرواز درآمد بعد از انکہ از کشتی
 بر اسب سوار شدم ناگاہ کنجشکی از آسیب باد بر پیکان تیریکے از قراولان کہ در دست داشت در جلو من میرفت خود را زد و در ساعت
 افتادہ جان داد از تیرنگیہا سے زمانہ حیرت و تعجب نمودم آنجا دراج وقت نارسیدہ را حفظ نمودہ در اندک زمانے از سہ خاطرہ چنانش
 خلاصے داد و اینجا کنجشک اجل رسیدہ را این چنین بہ پیکان تقدیر ورنجہ ہلاک اسیر گردانید۔

اگر تیغ عالم بہ جنبد ز جاسے | تیرورگے تا نخواہد خدا سے

بامراسے کابل نیز خلعت زمستانی بدست قراولان فرستادہ شد بواسطہ لطافت جادو خوبی ہوا درین منزل مقام افتاد درین روز

خبر فوت یاد علی خان پیدانی از کابل رسید پسران او را به مناصب سرفراز ساختیم بر منصب رادت شکر حسب التماس ابراهیم خان
فیروز جنگ پانصدی ذات و هزار سوار افزوده شد ششم کوچ وقوع بانت و چهار کرده و یک نیم پا و از دره که به گهائی چاند اشهر است
گذشته موضع اعمار محل نزول اردو سے اعلیٰ گردید این دره بغایت سبز و خرم خوش درخت بنظر در آمد تا این منزل که انتهای ولایت
صوبه اجمیر است هشتاد و چهار کرده راه قطع شد این منزل هم از منازل خوب بود نور جهان بگم فرشته اینجا به بندوق نزد که تا حال
بان کلاسه و خوش رنگ دیده نشده بود فرمودم وزن نمودن نوزده توله پنج ماشه بوزن در آمد موضع مذکور ابتدا سے ولایت مالوه است
مالوه از اقلیم دویم است در ازمی این صوبه از پایان ولایت کر نه تا ولایت بانسواله دو لیست و چیل و پنج کرده میشود و پنایشن از
پر گنه چند برمی تا پر گنه ندر بار دو لیست دسی کرده شرفی او ولایت ماند هو و شمالی قلعه نرور جنوبی ولایت بکلانہ غربی صوبه گجرات
و اجمیر بسیار ولایت پر آب و خوش هوا است پنج دریا بغیر از نر بار و جوها و چشمهها در و جاری است گو داوری و بیما و کالی سند و
تیر او نر بار و هوایش با اعتماد نزدیک است زمین این ولایت نسبت باطراف پاره بلند است در قصبه دهار که از جاها سے مقرر
مالوه است تا ک در سالی دو مرتبه انگو میهد در اول حوت در ابتدا سے اسد اما در حوت انگو شیرین تر است کشاورز و محترفه اش
بے سلاح نمی باشند لیست و چهار کرد و در وقت یک دام جمع این ولایت است و در وقت کار نه هزار دسی صد و چند نفر سوار و چهار لک
و هفتاد هزار دسی صد و پیا ده یا یک صد و بیست و نعل ازین ولایت برمی آیند ششم سه کرده و دو نیم پا و قطع نموده حوالی خبر آباد منزل و مقام گردید
در اثنا سے راه چهارده قطعه در راج و سه قطعه کردانک شکار شد و سه کرده شکار کنان در نور دیده حوالی موضع سند عماره محل نزول
گردید در یازدهم که مقام بود آخر هاسے روز به شکار سوار شده نیله گاوسے راکشتم دوازدهم بعد از قطع چهار کرده و یک پا و ظاهر موضع
بچھیاری منزل گشت در هجدهم روز رانا امر سنگه چند سبد انجیر فرستاده بود الحق که میوه خوش است و تا غایت من انجیر سبد باین لطافت
ندیده بودم اما کمتر میتوان خورد در پیش خوردن حضرت دارد چهاردهم کوچ دست داد چهار کرده و یک نیم پا و قطع نموده موضع بلبل
محل اقامت گردید راجه جانبا که از زمینداران معتبر این حدود است و وزیر نجیر نیل پیشکش فرستاده بود از نظر گشت در هجدهم منزل
خوپڑه بسیار سے از کاریز که در نواحی هرات واقع است آوردند خان عالم هم پنجاه شتر فرستاده بود و مجلا باین فراوانی در سالها
پیش بنا آورده بودند در یک خوان چندین قسم میوه حاضر آوردند خوپڑه کاریز و خوپڑه بدخشان و کابل و انگو ر سمرقند و بدخشان و سیب
سمرقند و کشمیر و کابل و جلال آباد که از توابع کابل است و انناس که از میوه هاسے بنا در فرنگ است و در اگره بوته آن را نشانیده بود
هر سال چندین هزار در باغات اگره که متعلق بخالصه شریفه است بر میدهند و کوله که در شکل داندام خرد تر از نارنج است و چاشنی آن

بہ شیرینی مائل تر است و در صوبہ بنگالہ خوب میشود شکر این نعمت بہ کدام زبان ادا تواند نمود والد بزرگوارم را بہ میوہ میل تمام بود بہ
 بہ خرپزہ و انار و انگور چون در عہد دولت ایشان خرپزہ کار نیز کہ فردا علی خرپزہ و انار نیز کہ معروف و مشہور عالم است و انگور سمرقند
 بہ ہندوستان نیاوردہ بودند ہر گاہ کہ آن میوہ بانظر درمی آید تا سفت تمام رود سید ہد کہ کاش این میوہ ہا در ان عہد و ایام
 می آید تا ادراک لذت آن مینغموندند در پانزدہم کہ روز مقام بود خیر فوت میر علی دلد فریدون خان برلاس کہ از امر ازادہ ہا
 معتبر این اوش بود شنیدہ شد روز شانزدہم کوچ دست داد چہار کردہ و نیم پاؤ قطع نمودہ حوالی موضع گری محل نزول اردو
 فلک شکوہ گردید در اثنا سہ راہ فراوان خبر آوردند کہ بر سہ درین نواحی ہست بہ قصد شکار او متوجہ گشتم و بیک بندوق کارا در
 تمام ساختہم چون دلاوری شیر بہر قرار وادہ شدہ است خواستم کہ احشا سہ درون اورا ملاحظہ نمایم بعد از بر آوردن ظاہر شد
 کہ بخلاف حیوانات دیگر کہ زہرہ آنها خارج جگر واقع است زہرہ شیر بہر درون جگر جا دارد بخاطر میرسد کہ دلاوری شیر بہر ازین نمر خواہد
 شہر دہم بعد از قطع دو کردہ و سہ نیم پاؤ موضع امر یا منزل گشت در نوزدہم کہ مقام بود بہ قصد شکار سوار شدم بعد از قطع دو کردہ موضع
 بنظر درآمد در غایت لطافت و نراہت و قریب بہ درخت انہد در یک باغ مشاہدہ گشت کہ بان گلانے و سبزی و خرمی درخت انہد
 کم دیدہ شدہ بود در ہمین باغ درخت بری بنظر درآمد در غایت عظمت و گلانے فرمودم کہ طول و عرض و بلندی آنرا بہ گز در آوردند
 بلندی آن از روے زمین تا سر شاخ ہفتاد و چہار درع و دورتہ آن چہل و چہار نیم درع و پناے آن یک صد و ہفتاد و پنج نیم
 بگز درآمد چون غریب تمام داشت نوشتہ شد روز بستم کوچ دست داد در اثنا سہ راہ نیلہ گاؤ بہ تفنگ زدہ شد روز بیست و یکم
 کہ مقام بود آخر ہا سہ روز بہ قصد شکار سوار شدہ بعد از معاودت بخانہ اعتماد الدولہ بخت جشن خواہد خضر کہ آنرا خضرے میگویند
 آدم و تا یک پیر شب در انجا بسر بردہ بہ طعام میل نمودہ بدو تسرا سہ ہمایون مراجعت اتفاق افتاد درین روز اعتماد الدولہ را
 بہ نسبت محرمیت نواختہ بیعیان حرم سرا سہ عزت فرمودم کہ از روے پوشند و بدین عنایت والا اورا سر بلند جاوید ساختہم
 بیست و دوم حکم کوچ شد و سہ کردہ و نیم پاؤ قطع نمودہ موضع بول گری محل اقامت گردید در اثنا سہ راہ دو نیلہ گاؤ شکار شد
 روز بیست و سوم تیر کہ مقام بود یک نیلہ گاؤ بہ بندوق زدہم بیست و چہارم بعد از قطع پنج کردہ ظاہر موضع قاسم کچرہ منزل گشت
 در اثنا سہ راہ جانور سفیدی شکار شد کہ از عالم کوتاہ پایہ بود غایتا چہار شاخ داشت دو شاخ کہ بہ محاذی دہنا کہ چشم اود واقع بود
 دو انگشت بلندی داشت دو شاخ دیگر بہ فاصلہ چہار انگشت کہ بجانب قفا بود چہار انگشت بلندی داشت اہل ہند این جانور
 ہا دو و چہار ہد گویند و مقرر است کہ نران چہار شاخ دادہ آن شاخ ندارد و خپن مذکور شد کہ نوع این آموز ہرہ نمیدارد چون

احسانے درون اور ملاحظہ کردند زہرہ ظاہر شد و معلوم گردید کہ این سخن اصلی نداشته است روز بیست و پنجم کہ مقام بود آخر ہائے روز
 بہ شکار سواری دست داد یک نیلہ مادہ بہ بندوق زدم ما لچو برادر زادہ قلیچ خان را کہ بہ منصب ہزاری ذات و ہفتصد و پنجاہ سوار سرفرا
 بود و در صوبہ اودھ جاگیر داشت دو ہزاری ذات و دو ہزار و دو بیست سوار ساختہ بہ خطاب قلیچ خانی سر بلند گردانیدہ بہ صوبہ بنگالہ تعین
 نمود بیست و ششم کوچ واقع شد چہار کردہ و سہ پاد قطع مسافت نمودہ وہ قاضیان کہ در نواحی اوجین واقع است منزل شد
 درخت انہ بسیار سے درین منزل گل کردہ بود ویرہ را بر کنار آبی ایستادہ نمودہ جائے نشین ترتیب دادہ بودند و بہار دلہ غزین خان
 درین منزل بہ سیاست رسید این بے سعادت را بعد از فوت پدر نو اختہ قطعہ ولایت جاوہر را کہ جاوہ مقام پیران او بود باد
 مرمت ساختم چون خرد سال بود مدرسش اورا از بعضی قبایح منع میکرد آن رو سیاہ ازل وابد با چند سے از ملازمان خود شبی
 بہ درون خانہ درآمدہ ماور حقیقی خود را بہ دست خود می کشد این خبر بہ من رسید حکم فرمودم کہ اورا حاضر ساختند بعد از آنکہ
 گناہ او بہ ثبوت رسید فرمودم کہ بہ بیاسار ساینند بہ درین منزل درخت خرما سے بہ نظر درآمد کہ اندام او و وضعش خیال
 قرابت داشت اصل این درخت یک تنہ دار و چون شمش گز بالا رفتہ و شاخ شدہ یک شاخ آن وہ گز و شاخ دیگر نہ گز و نیم
 فاصلہ میان ہر دو شاخ چہار و نیم گز از زمین تا جائے کہ شاخ و برگ برآمدہ از طرف یک شاخ کلان شانزدہ گز از طرف
 شاخ دیگر پانزدہ و نیم گز و از جائے کہ شاخ و برگ سبز شدہ تا سر درخت دو نیم گز دور آن دو نیم گز و یک پاد فرمودم
 کہ چو ترہ بہ بلندی سہ گز بدور آن بندند و نہایت راستی و موزونی بود مصوران را گفتیم کہ در مجالس جاگیر نامہ
 شبیہ آنرا بکشند بیست و ہفتم کوچ شد دو کردہ و نیم پاد و در نوریدہ ظاہر موضع ہند وال نزول واقع گردید در آشنائے راہ یک نیلہ شکار
 شد بیست و ہفتم دو کردہ راہ قطع نمودہ منزل کا زیادہ محل نزول گشت کا زیادہ عمارتے است از بنا ہائے ناصر الدین بن سلطان
 غیاث الدین بن سلطان محمود علی کہ حاکم مالوہ بود در ایام حکومت خود در حوالی اوجین کہ از شہر ہائے مشہور معروف صوبہ مالوہ است
 ساختہ بیگویند کہ حرارت بر طبیعت او غالب گشتہ بود چنانچہ در آب بسیر و این عمارت را در میان رود خانہ بر آوردہ و آب این رود
 را تقسیم نمودہ جوئے ہا ترتیب دادہ است و در اطراف و جوانب و بیرون و اندرون این عمارت آب مذکور در آوردہ و حوضہا سے
 خرد کلان مناسب جا و مقام سر انجام نمودہ بسیار نقشین و فرح انگیز جائست و از عمارت و منازل مقرر ہندوستان است پیش
 از آنکہ این منزل محل نزول گردد معماران فرستادہ فرمودم کہ آنجا را از سر نو صفاد ہند سہ روز بخت خوبی و لطافت درین منزل مقام شد
 شجاعت خان از جاگیر خود در حین جا آمدہ لازمست کرد اوجین از شہر ہائے قدیم است و از ہفت معاہدہ مقررہ ہنودیکے این شہر

در اجماع بکرماجیت که رصد افلاک و ستارگان در هندوستان او نموده درین شهر و ولایت می بوده از رصد او تا حال که هزار و سیست و شش
 هجری و یازده سال از جلوس نست یک هزار و شش صد و هفتاد و پنج سال گذشته و مدار استخراج پنجمان هند برین رصد است این شهر
 بر کنار آب سپر واقع است اعتقاد هندوان اینست که در ساله یکبار بے تعیین وقت آب این دریا شیر می گردد در زمان والد
 بزرگوارم در وقتیکه شیخ ابوالفضل را بجهت اصلاح احوال برادرش شاه مراد فرستاده بودند او از بلده مذکور عرض داشت نموده بود که جمعی
 کثیر از هند و مسلمان گویا دادم که چند روز قبل ازین شبی این آب شیر شده بود چنانچه مردمی که در آن شب آب را از آن دریا برداشته
 بودند صلاح ظروفت آنها بر شیر شده بود چون این سخن شهرت تمام داشت نوشته شد اما عقل من اصلاً قبول نمیکنند تحقیق این سخن را
 اعلم عند الله تاریخ دوم اسفند از منزل کالیاده بر کشتی سوار شده متوجه منزل پیش شدم که رسیدیم به کالیاده که سنا سنی متراضی
 بدر و پ نام که چندین سال است که نزدیک به هموره او جین در گوشه صحرا از آبادانی دور متوجه مشغول پرستش معبود حقیقی است خواهش
 صحبت او بسیار داشتم وقتیکه در دار الخلافت اگر بودم بنحو آتم که او را طلبیده به بنیم غایتاً ملاحظه تصدیق او کرده نه طلبیدم چون خوا
 شهر مذکور رسیدم از کشتی برآمده نیم پا کرده پیاده بیدان او متوجه گشتم جایکه بودن خود اختیار نموده سورا سخی است که میان پیشه
 کنده دروازه در آمد اول آن محرابی شکل افتاده به طول یک گز بعرض ده گره و فاصله ازین دروازه تا سورا سخی که اصل شهر درگاه
 اوست دو گز و پنج گره طول و یازده گره و یک پا و عرض دارد و ارتفاع از زمین تا سقف یک گز سه گره و سورا سخی که درون آن شهر
 جاس درمی آید طولش پنج و نیم گره و عرضش سه نیم گره است شخص ضعیف جثه بصدتش بدرون آن تواند درآمد طول و عرض آن
 سورا سخی همین مقدار بوده باشد نه پوریا سخی دارد نه فرش گاهی و تنها دران سورا سخی تنگ و تیره می گذرانند در ایام زمستان و سورا
 سرد بانکه برهنه محض است و بنر پارچه لته که پیش و پس خود را پوشیده لباسی ندارند هرگز آتش هم نمی افروزند چنانچه ملاسه مردم از
 زبان درویشی به نظم در آورده

پوشش ماروزتاب آفتاب | شب نهاله دلجات از ما هتاب

در آبی که نزدیک به محل بودن اوست هر روز دو بار رفته غسل میکنند روز یکبار بدرون هموره او جین درسه آید و بجز خانه سه نفر
 بر همین که از جمله بخت نافر اختیار کرده است و صاحب زن و فرزند اند و اعتقاد درویشی و قناعت با نهاد دارد در آمده پنج نفقه از خوردنی
 که آنها بجهت خوردن خود ترتیب داده اند بطریق گدا سنی بر کف دست گرفته بے خابیدن فرود میبرند تا ذائقه ادراک لذت آن نه کند
 بشرطیکه درین سه خانه مصیبتی رونداوه باشد و ولادت واقع نگشته و زن حایض درین خانه نباشد طریق زیست و زندگی او برین

۱۰۰

پنج است کہ نوشتہ شد خواہان ملاقات مردم نیست لیکن چون شہرت تمام یافتہ مردم بیدین او سپردند عالی از دانش نیست علم
 بیدانت را کہ علم تصوف باشد خوب و زریدہ تاشش گھڑی با وصحبت داشتیم سخنان خوب تذکرہ ساخت چنانچہ خیلے در من اثر کرد اورا
 ہم صحبت من در افتادہ و در حالتیکہ والد بزرگوارم قلعہ اسپر ولایت خاندیس رانج نمودہ متوجہ دار الخلائفت اگر ہ بودند در ہمین جا و
 مقام اورا دیدہ بودند ہمیشہ خوب یاد میکردند انایان ہند بر اسے زیست و زندگانی طائفہ برہمن کہ اشرف طوائف ہنود اند چہار
 روش قرار دادہ اند و مدت عمر چہار قسم ساختہ اند و این چہار طور را چہار اسم میگویند در خانہ برہمن پسرے کہ متولد میگردد تا مدت
 ہفت سال کہ مدت طفولیت است اورا برہمن نمی گویند و تکلیف برد نیست بعد از انکہ بہ سن ہشت سالگی رسید مجلسی را ترتیب
 دادہ برہمنان راجع می سازند و رشی از گاہ بونج کہ آنرا بونجی گویند بہ درازی دو گز دیک پاوی باشد دعا و افسونہا بران خواندہ
 و سہ گرہ بنام سہ تن از پاک نہادانی کہ بانہا اعتقاد دارند بران زدہ در میان اومی بندند و ز تارے از ریشمان خام تافتہ حامل دار
 بردوش راست اومی اند از ند چوبے بدرازی یک گز و کسرے کہ بخت محفوظ داشتن خود از آسیب موزیات و ظرفے از من بخت
 خوردن آب بدست او دادہ اورا بہ برہمن داناسے می سپارند کہ تا دو از دہ سال در خانہ او بسر بردہ بخواندن بید کہ آنرا کتاب الہی
 اعتقاد دارند مشغولے نماید و ازین روز باز اورا برہمن میخوانند و درین مدت بیاید کہ مطلق گرد لذات جسمانی نگردد چون نیمہ روز بگذرد
 بطریق گدائے بخانہ برہمن دیگر رفتہ انجہ با و دہند نزد استاد آوردہ بہ رخصت او تناول نماید و از پوشش بغیر تنگی کہ پاسی کہ ستر عورت
 کند و سہ گز کہ پاس دیگر کہ بردوش اند از چیزے دیگر اختیار نہ نماید این حالت را برہمن چرخ گویند یعنی مشغولے بہ کتاب الہی بعد از
 گذشتن مدت مذکور بہ رخصت استاد و پدر کہ خدا شود درین وقت اورا رخصت است کہ از جمیع لذات حواس پنجگانہ خود را برہنہ
 گرداند تا وقتیکہ اورا فرزندے بہرسد کہ سنش بہ شانزدہ سالگی رسیدہ باشد و اگر اورا فرزند نشود تا سن چہل و ہشت سالگی در یک
 تعلق بسر برد این ایام را اگر بہت خوانند یعنی صاحب منزل از گاہ از خویشان و اقربا و بیگانہ و آشنا جہ الی گزیدہ و اسباب عیش
 و عشرت را فرود ہستہ از تعلق آباد کثرت بہ مقام تنہائی نقل نمودہ در خجل بسر برد این حالت را مان پرست نامند یعنی سکونت خجل
 و چون مقرر ہنود است کہ بیچ عمل خیر از اہل تعلق بے شرکت و حضور زن کہ اورا نیمہ مرد گفته اند تمام نمی شود و ہنوز بعضے اعمال عبادت
 اورا در پیش است زن را ہمراہ بہ خجل بیرو اگر او حاملہ باشد رفتن را موقوف دارد تا وقتیکہ بزاید و سن بچہ بہ پنج سالگی رسد از گاہ
 فرزند را بہ پسر کلان یاد دیگر خویشان سپردہ غریبت خود را بہ فعل آورد و ہمچنین اگر زن حایضہ باشد توقف نماید تا وقتیکہ پاک گردد
 بعد ازین با و مباشرت نہ نماید و خود را بہ ملاقات او آوردہ نہ سازد و شبہا قطعے در میان آلت نہادہ خواب کند تا دو از دہ سال